چاپ سوم

یه روزی یه عاشقی بود

ترانه‌های رسول یونان



باز شعر امروز

یه روز یه عاشقی بود

رسول یونان

نشر نیما

سرشناسه: رسول یونان
عنوان و نام پدیدآورنده: یه روز یه عاشقی بود / یونان، رسول
مشخصات نشر: تهران/ نشر نیماژ / ۱۳۹۲
مشخصات ظاهری: ۱۲۸ ص/ رقعی
شابک: ۰-۰۷-۶۸۰۱-۶۰۰-۹۷۸
موضوع: شعر فارسی - قرن ۱۴
رده بندی کنگره: ۱۳۹۱ ۹ه۵ی ۹/ PIR ۸۳۳۱
رده بندی دیویی: ۸فا۱/ ۶۲
شماره کتابشناسی ملی: ۳۰۶۴۸۶۶

نشر نیماژ

بازار شعر امروز

عنوان/ یه روز یه عاشقی بود
مولف/ رسول یونان
نشرنیماژ
مدیر هنری/ مرتضی حق‌محمدی
چاپ و صحافی/ کهنمویی زاده
لیتوگرافی/ نقش آور
مدیر پروژه/ سیداحمد حسینی
نوبت چاپ/ سوم ۱۳۹۳
تیراژ/ ۱۱۰۰ نسخه
شابک/ ۰-۰۷-۶۸۰۱-۶۰۰-۹۷۸

فروشگاه شماره یک: خیابان جمهوری، مقابل خیابان صف، شماره ۲۳۰ تلفن: ۳۳۹۳۰۳۹۰-۳۳۱۱۶۰۳
فروشگاه شماره دو: خیابان شریعتی، نرسیده به خیابان دولت، شماره ۱۴۸۵ تلفن: ۲۲۶۰۲۵۵۵
دفترمرکزی: خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، خیابان شهدای ژاندارمری غربی، شماره ۸۸ تلفن/ ۶۶۴۱۱۴۸۵

برشی از خواب گل سرخ

آقای کریس دی برگ در قطعه «الماس در تاریکی» از عشق به عنوان یک آغاز در ظلمات نام می‌برد.
من فکر می‌کنم ترانه چیزی‌ست در ستایش همین آغاز. البته باز می‌شود تعریف‌های دیگری ارائه داد اما آنچه مسلم است این است که هیچ تعریفی کامل نیست.
ترانه از آنجا که اغلب دور محور عشق و حاشیه‌های آن می‌چرخد آینه گردان احساسات و عواطف و رویاهای انسانی‌ست. آدم‌ها اغلب درمواقع دلتنگی و اندوه به سراغ ترانه می‌آیند و دوست دارند کمی از صورتحساب‌ها و معادله‌ها و واقعیت‌های خشن دوری کنند و این موضوع یکی از دلایل مهم موفقیت همین قالب است.
اینجا یاد حرف ویرجینا وولف افتادم که می‌گوید هنر نسخه دوم جهان واقعی نیست. از آن همان یک نسخه کافی است. حالا شما می‌توانید به جای کلمه هنر از قصه، ترانه، فیلم یا هر چیز دیگری استفاده کنید.
من هم مثل بقیه آدم‌ها با این قالب از دوران کودکی آشنا شدم

یعنی با لالایی‌های مادرم. قبل از آنکه به صورت طبیعی این نوشته را ادامه بدهم یکی از آن لالایی‌های ترکی را اینجا می‌آورم:

لایلای دئدیم یاتاسان
قیزیل گوله باتاسان
قیزیل گولون ایچینده
شیرین یوخو تاپاسان!

ترجمه: لالایی خواندم تا تو بخوابی/ و با گل سرخ در آمیزی/ تا رویای شیرینی پیدا کنی/ درون گل سرخ!
بعدها عاشیق‌های دوره‌گرد، ترانه را برایم ادامه دادند و بعدترها رادیوی تک موج پدرم و سرانجام وسایل الکترونیکی. اگر بگویم دلیل اصلی رویکرد من به ادبیات همین ارتباط مستمر با ترانه بوده اشتباه نگفته‌ام.
اولین ترانه‌ام را در سال هفتاد و چهار گفتم ترانه‌ای خام و ناپخته‌ای بود با این حال از اینکه ترانه گفته بودم خیلی خوشحال بودم. سه چهار سال بعد با پیمان رسولی آشنا شدم قرار شد که با هم یک کاست کار کنیم. هر دو جوان‌تر و پر انرژی بودیم. طولی نکشید و این آلبوم که نام آن عنوان اولین شعرم «روز بخیر محبوب من» بود به بازار آمد. خواننده آن آقای علی راد بود و صدابردارش استاد محسن کلهر. یادم نرفته بگویم یکی از ترانه‌های این کاست سروده آقایی افشین سرفراز بود. یعنی هفت تا ترانه را من گفته بودم:
بندی از ترانه «پدر»

عکس تو کنار برنو
روی دیوار قدیمی
منو غرق غصه کرده
پدر ای خوب و صمیمی!

و بندی از ترانه «باران»

باغ‌ها لب تشنه
جان گل‌ها تبدار
می‌نویسم باران
تا بباری ای یار

امیدوارم اسم ترانه‌ها را درست نوشته باشم.
دهه هفتاد دهه پر جنب و جوشی بود خواننده زیاد بود و آهنگسازی و ترانه سرایی رونق بیشتری داشت، خیلی‌ها آمدند و رفتند اگر چه تعداد انگشت شماری ستاره شدند. چیزی که برای من مهم است بیشتر رفتن‌ها و آمدن‌هاست نه ستاره شدن‌ها. بالاخره ستاره هم که باشی باید افول کنی.
دوباره به تعریف‌های خود درباره ترانه بر می‌گردم ترانه بهترین قالب ادبی برای تصویر کشیدن تپش‌های قلب انسان‌های معاصر و شادی‌ها و اندوه‌های روزمره است و به همین خاطر در جان آدم‌ها نفوذ می‌کند.
گاه خواننده‌ها و ترانه‌سرایان جلوتر از شاعرانی هستند که نگاهی اشرافی به شعر دارند. اسنوب‌داگ با آن قیافه نه چندان خوشایندش که حتی به درد فیلم‌های اکشن هم نمی‌خورد توانست خیلی از

شاعران آمریکا را فیتیله پیچ کند. او تن به تعریف‌های ثابت نداد و با فضاسازی‌های جدید و روایت‌های نو به سمت مردم رفت و مردم هم تحویلش گرفتند، حتی چند سال پیش که در فیلادلفیا آواز خوانِ‌های معروف دنیا گرد هم آمده بودند نام او پررنگ‌تر از بقیه بود. در این خصوص مثال‌های بیشتری می‌شود آورد.

کتابی که در دست دارید گزینه‌ای از تجربه‌های من در عالم ترانه و شعر کلاسیک است برخی از این کارها را آهنگسازها و خواننده‌های گرانقدری نظیر فریدون آسرایی، بهنام ابطحی، حامی، چنگیز حبیبیان، راما، شروین نجفیان، آرتین، سعید بوجار، کیان، منصورجی، متین محمودی، مهدی کاملی، عدنان و... شنیدنی کرده‌اند که از همه آن‌ها سپاسگزارم.

این ترانه‌ها نامه‌های سرگشاده من است به تو، به تو که که هر نامی داشته باشی شکل زیبایی از انسانی. در این ترانه‌ها از دوست داشتن تو حرف زده‌ام از تو حرف زده‌ام و از جهانی که با تو معنا پیدا می‌کند و دعا کرده‌ام که هیچی ابری گوشه آینه‌ات ننشیند. اگر گاهی نیز از سر گلایه و رنج حرفی زده‌ام که مکدر شده‌ای مرا ببخش!



رسول یونان
پاییز ۹۱

فصل اول

ما دو تا آینه بودیم

عشق تازه

با تو لحظه‌هام پر از نور
بی تو تاریکه و سرده
مثل خورشید حضورت
دنیا دور تو می‌گرده!

گلای سرخ تو باغچه
همشون ارزونی تو
منو از خودم گرفته
عشق آسمونی تو

همه‌ی ترسم از اینه
تو رو از دست بدم آخر
نباید عقربه‌ها رو
بزارم برن جلوتر



کاشکی خیلی پیش از این‌ها
عشق من! تو رو می‌دیدم
آخه من تو شهر چشمات
به خود خودم رسیدم

اومدی با ترن صبح
از یه شهر دور و بی‌نام
تو یه تعبیر قشنگی
واسه تموم خوابام!

مثل خواب معبدی دور
که پر از راز و نیازه
پرم از محبت تو
پرم از یه عشق تازه...

ماه سرخ

اون بالا، بالای قهوه‌خونه‌ها
ماه به خون نشسته خوب نیگاش کنین
زخم یک گلوله روی سینه‌اش
حال اون خیلی بده دعاش کنین!

یه گلوله از میون قصه‌ها
اومده خورده درس به قلب اون
یه گلوله که قرار بود بخوره
به تن پرنده‌ای تو آسمون

وای اگه شکارچیا قصه بگن
بوی باروت همه جارو می‌گیره
دنیا پیش چشم آهو تار می‌شه
ته دره‌ها می‌افته می‌میره

یه روز یه
عاشق بود
رسول یونان

دنیایی که ما می‌خواستیم این نبود
ما خواب آینه و گل دیده بودیم
روی رودخونه طغیان و خطر
خواب طولانی پل دیده بودیم

بعضی شب‌ها وقتی آدما خوابن
به جز عاشقا به جز دیوونه‌ها
ماهو توی کفن خون می‌پیچن
اون بالا، بالای قهوه‌خونه‌ها!



ترن

اینجا ما رو دوست دارن
شعر رفتنو بخون
نمیخواد بریم سفر
خونه‌ی کوچیکمون

آخه افسرده میشه
دل این اطلسیا
باغچه تنها میمونه
با غم بی‌کسیا

بیا همصدا بشیم
با صدای زنجره
باغو تنها نذاریم
توی قاب پنجره

معنی حرفای تو
شعر تلخ سفره
از کجا که این ترن
ما رو جایی ببره

خونمون بی من و تو
گم میشه میون باد
شایدم بلند بشه
دنبال ترن بیاد



یه روزی که...

یه روزی که خیلی دور نیس
من جوون می‌شم دوباره
جون می‌گیره با حضورت
توی کتفام یک ستاره

مثل یک نسیم آبی
تو ظهرای تابستون
از میون آرزوها
تو می‌آی با یه سبد نون

یه نفر تو خوابای من
مونده توی غل و زنجیر
یه روزی که خیلی دور نیس
خوابای من می‌شه تعبیر

یه روزی که خیلی دور نیس
می‌شم از بند غم آزاد
خبر اومدنت رو
من می‌خونم از لب باد...

رفتی

رفتی و تشنگی سوزوند
گلای یاس منو
تو بگو به چی فروختی
من و احساس منو

چی شد اون حرفای شیرین
اون همه مهربونی
چی شد اون قول و قرارت
تو قرار بود بمونی

رفتی و منو سپردی
به شب و باد و خزون
حالا من موندم و غربت
با یه قلب نیمه‌جون

حالا من غریب و تنهام
تو بگو چی کار کنم!؟
روز و شب جاریه اشکام
تو بگو چی کار کنم!؟

چی شد اون حرفای شیرین
اون همه مهربونی
چی شد اون قول و قرارت!؟
تو قرار بود بمونی



یه روزی یه عاشقی بود

اگه تو پیشم می‌موندی
غصه‌هام به سر میومد
آخه وا کردن قفلا
فقط از تو بر می‌آومد

تو یه فانوس واسه دریا
تو یه دریا واسه کشتی
میون مسافرا کاش
اسم ما رو می‌نوشتی

واسه خوندن ترانه
دیگه بی تو خیلی تنهام
کلاغا، فقط کلاغا
میپرن تو شهر رؤیام

واسه‌ی گذشتن از شب
دیگه جرأتی ندارم
نمی‌تونم دیگه بی‌تو
پا به جاده‌ها بذارم

یه روزی یه عاشقی بود
واسه چشمای تو می‌مرد
باد اومد گلاشو دزدید
آب اومد زندگیشو برد

تو غلط خوندی و رفتی
معنی اشک و صدامو
من درست نوشته بودم
همه‌ی ترانه‌هامو

جاده ها

جاده‌ها، جاده‌ها
داستان‌های خوب
جاده یعنی طلوع
جاده یعنی غروب

می‌شود رفت و گشت
می‌شود رفت و دید
از درختان دور
شادی و توت چید

جاده‌ها، جاده‌ها
داستان‌های بد
جاده یعنی خطر
خون و مرگ و جسد



یه روز یه
عاشقی بود
رسول یونان

از مه جاده‌ها
کاش می‌شد گذشت
کاش می‌شد نمرد
سمت خانه بازگشت

جاده‌ای سمت عشق
جاده‌ای سمت مرگ
جاده‌ای می‌رود
سمت برف و تگرگ...

کافه های شب

بی‌خیال تو می‌شم
دیگه عاشقی بسه
میخوام این قصه‌ی تلخ
باز به آخر برسه

دیگه از عشق و جنون
قصه‌ای نو نمیگم
توی کافه‌های شب
دیگه از تو نمیگم

لحظه‌هام پر از غمه
پر درد و دلهره
نمیدونم عشق تو
به چه دردی میخوره



اگه دوست داشتن اینه
دل اسیر غم بشه
بذار از ترانه‌هام
یه ترانه کم بشه

تو رو از یاد میبرم
مثل بادی که وزید
مثل سازی که شکست
مثل مرغی که پرید

منو ببخش

بین من و تو فاصله‌س
یه در سرد آهنی
من که کلیدی ندارم
تو واسه چی در میزنی؟

منو ببخش عزیز من
اگه میگم باهام نمون
دستای خالیمو ببین
آخر قصه رو بخون

ترانه‌ای رو که برات
گفته بودم فروختمش
با پول اون نخ خریدم
زخم دلم رو دوختمش

همسفر شعروجنون
مرد فقیر عالمم
تو عشقتو اَزَم بگیرا
من واسه تو خیلی کمم



عقاب بی پر

از ستاره‌های عمرم
یک‌یکی کم می‌شه بی‌تو
اینجا تاریک و سیاهه
داره سردم می‌شه بی‌تو

مثل یک درخت تنهام
که دلش از همه خونه
هیشکی جز کلاغ پیری
براش آواز نمی‌خونه

زندگی فایده نداره
وقتی سنگی از سکونی
دیگه آب و ماهی نیستی
وقتی پشت سد بمونی



حال اون عقابو دارم
که پرش رو چیده باشن
حسرت آسمونارو
تو چشاش ندیده باشن

بیا کاری بکن ای یار
ازغم و غصه می‌میرم
مثل یک شعر قدیمی
دارم از یاد تو می‌رم...

آی آدمای گوشه گیر...

حرف دلامون یکیه
عشقمون از جنس طلاس
غصه هیچی رو نخور
دنیا دیگه تو مشت ماس

بارون پشت پنجره
لهجه شیرینی داره
ماه داره چکه می کنه
بازم ستاره می‌باره

تو عشقو دست کم نگیر!
مث رهایی می‌مونه
اون ور هر چی قفسه
اون‌ور هر چی زندونه



بیا تو باغ آینه
تا می‌تونیم گل بکاریم
غم اگه تنهامون نذاشت
ما غمو تنهاش بذاریم

آی آدمای گوشه‌گیر
مردمکای ناامید
دنیا کم و زیاد داره
اما قشنگش می‌شه دید!

تکیه گاه

واسه من یه تکیه‌گاهه بودنت
گل من‌!ا بمون که با تو بمونم
اگه با چشای تو نرم به خواب
دیگه بیدار نمی‌شم خوب می‌دونم

همه دلخوشی‌ام باغچه توست
گلاش از تموم گل‌ها بهتره
به خدا دنیارو ویرون می‌کنم
اگه باد بخواد گلاشو ببره

فقط از تو می‌تونم جون بگیرم
توی لحظه‌های سخت خستگی
من ترانه‌ای ندارم از خودم
همه ترانه‌هامو تو می‌گی

تو دعا کن واسه این اقاقیا
واسه این شکوفه‌های وا شده
دیگه آسمون قبولم نداره
خیلی وقته دل من سیا شده

تو دعا کن واسه آرامش من
نفست پاک و دلت مقدسه
واسه رویاهام ستاره‌ای بچین
دست من به آسمون نمی‌رسه!

وقتی به تو فکر...

وقتی به تو فکر می‌کنم
هرچی سیاهه، سبزه
زندگی هر جور که باشه
به داشتنت می‌ارزه

ستاره بارون می‌شه شب
وقتی چشات می‌خنده
اگه یه لبخند بزنی
دنیا باهات می‌خنده

یاد تو شیرین می‌کنه
قصه زندگیمو
با تو فراموش می‌کنم
تموم خستگیمو

وقتی به تو فکر می‌کنم
جون می‌گیرن غزلام
شاپرک‌ها پر می‌کشن
تو آسمون رویاهام

قصه من بدون تو
قصه باد و برگه
می‌رم دوباره سرخط
زندگی بی‌تو مرگه

سفر

یه سرنوشت مبهم
دوباره پیش رومه
دارم به راه می‌افتم
کوپه من کدومه؟!

یه ریش‌تراش یه آینه
یه چتر نیمه‌روشن
یک چمدون زرده
تموم هستی من

خیلی بده که آدم
رو کنه سادگیشو
تو جعبه‌ای جا بده
تموم زندگیشو

از این شهر قدیَمی
دوباره دل می‌کنم
بازم به دنبال تو
به جاده‌ها می‌زنم!

پاییز

چقد خوبه چشای تو
تو قابش سبزه پاییزم
من از آواز گنجشکا
من از گلپونه لبریزم

چقد خوبه که رد می‌شی
تو امروز از غزل‌هامون
چه زیبا می‌وزه پاییز
چه زیبا می‌زنه بارون

گاهی از کوچه‌مون رد شو
عوض کن حال و روزم رو
پر ازعطر شقایق کن
هوای ساز و سوزم رو

گاهی از کوچه‌مون رد شو
بذار این کوچه زیبا شه
بذار نون و گل و خنده
یه روزم سهم ما باشه

هوا پیش از تو غمگین بود
همیشه غصه می‌خوردم
چقد خوبه که تو هستی
نبودی بی‌تو می‌مردم

عشق تو

عشق تو دنیارو زیبا می‌کنه
لحظه‌ها رو پر رویا می‌کنه!

تپه‌ها رو قد یک کوه بلند
برکه‌ها رو قد دریا می‌کنه

عشق تو ظهرا تو تابستون گرم
سایبون ابرو به پا می‌کنه

تو زمستون واسه تابیدن ماه
ابرای آسمونو تا می‌کنه

عشق تو عشق تو آره عشق تو
کاش بدونی که چه کارا می‌کنه



رنگای جادویی خزون می‌شه
توی دشت و باغچه غوغا می‌کنه

عشق تو پنجره اتاقمه
برا من باغچه رو معنا می‌کنه

بردن اسم قشنگت، خونه مو
غرق بوی اطلسی‌ها می‌کنه

تو بهاری و بهار این جوریه
تا می‌آد غنچه‌ها رو وا می‌کنه

یه روزی مرغ دلم پر می‌کشه
هرجا باشی تورو پیدا می‌کنه!



عشق قلابی

گلای کاغذیتو
می‌سپارم به دست باد
دیگه هیچوقت نمی‌خوام
اسم تو یادم بیاد

عشق قلابی تو
می‌خوام از یادم بره
نمی‌خوام زنده باشم
دیگه با این خاطره

همدم و همرام نبودی
مرهم زخمام نبودی
می‌خواستی مجنونت باشم
اما تو لیلام نبودی

تو که می‌خواستی بری
اون دروغا پس چی بود
اون که می‌گفت از وفا
تو نبودی پس کی بود؟!

لحظه‌هام ساکت و سرد
ابریه رنگ صدام
خنده‌هامو پس بده
دیگه هیچی نمی‌خوام

همدم و همرام نبودی
مرهم زخمام نبودی
می‌خواستی مجنونت باشم
اما تو لیلام نبودی!

قصه ها

آخرشون پر از غمه
قصه‌هامون بگی نگی
چه چیزایی پیدا می‌شه
توی کتاب زندگی

بیا گلارو به کویر
ماهو به رودخونه بدیم
سرخی رنگ آتیشو
به گل‌های پونه بدیم

آهای آهای کمک کنین
تازه کنیم دنیامونو
به دست لک لکا بدیم
کاجای قصه‌هامونو

یه روز می‌آد اون که نبود
یه روز سوار ما می‌آد
جای اونو خالی کنیم
غایب قصه‌ها می‌آد!

آرزو

گل باغ آرزوهام
توی دست سرد باده
واسه من گرون تموم شد
این یه دل دادن ساده

رفتی و ازم گرفتی
رنگ خنده و صدامو
از درخت شبا چیدی
همه‌ی ستاره‌هامو

کاش نمی‌دیدمت هیچ وَقت
سخته از تو دل بریدن
بهترین بهونه‌ای تو
واسه‌ی نفس کشیدن

جای تو خالیه حالا
بین آدما و گل‌ها
حالا تو دوری و دوری
بین ما شکسته پل‌ها

اولش دست زمونه
گره‌ی عشقمو کور کرد
بعدش آوار جدایی
قلبمو زنده به گور کرد

دل بهت دادم و گفتم
با خوب و بدت می‌سازم
آخر کارو نخوندم
که جوونیمو می‌بازم

شوره زار

توی شوره‌زار حسم
مثل آب هدر شدی تو
بگو با این من غافل
چرا همسفر شدی تو

چرا سوزوندی خودت رو
تو به پای خستگی‌هام
من که لایقت نبودم
چرا گفتی تورو می‌خوام

سهم من یه شاخه گل بود
نه یه باغ سرخ و روشن
حق مهربونیاتو
چه جوری ادا کنم من

خونه من یه قفس بود
بال پروازتو بستم
من خودم رو نمی‌بخشم
قلب پاکتو شکستم.

گلنار

دیگه اون کافه تعطیله
نمی‌شه اون روزا تکرار
توی انباری افتاده
گرام و صفحه گلنار

داریم از یادها می‌ریم
مث آهنگ یک گیتار
دو قلب خط خطی هستیم
حالا ما روی یک دیوار

تورو از من گرفت و برد
زمان پیر و لاکردار
کجایی ای همه خوبی
تو ای مهتاب شام تار

گلنار گلنار
گذشته خواب بود انگارا

دشت پشت پنجره

مثل باغ سرده پاییزه دلم
غربت و غصه و گریه با منه
انگاری باد خزون از تن من
داره این برگای زرد و می‌کنه

تو سفر کردی و من موندم و باد
پشت میز شعر و اشک و خاطره
شکلی از بی تو شدن‌های منه
دشت پژمرده پشت پنجره

مثل سوت عابرای نیمه‌شب
پرم از ظلمت و بغض و بیکسی
پرم از حسرت یک صبح بهار
در صدای آب و بوی اطلسی



خسته و ساکت و بی حوصله‌ام
میون این همه آهنگ و صدا
ای مسافر عزیز شهر دور
منو جا گذاشتی توی کافه‌ها

منو جا گذاشتی توی دلهره
توی تنها شدن اقاقیا
بی‌تو حس و حال خوبی ندارم
ای عزیز رفته برگرد و بیا!



یه روزیه
عاشق بود
رسول یونان

فصلی از مه

بدون آبی چشمات
یه خاک سرد و تاریکم
به فصلی از مه و سرما
به ابر و گریه نزدیکم

کجا رفت اون روزایی که
تو بودی کوچه و باغش
تو بودی اون نسیمی که
گذشت از ساحل داغش

گرفتی از شبای من
صدای پاک بارونو
منو از یاد خود بردی
مث بارون، بیابونو



منو از یاد خود بردی
مث شعری که کم جونه
مث آواز تلخی که
دیگه هیشکی نمی‌خونه

مسیر جاده ناامنه
شبم بی‌ماهه می‌ترسم
طلوع کن ای چراغ شب
از این بیراهه می‌ترسم!



آخرین امید

تو مثل مرهمی برای زخمام
دلم میخواد ببینمت عزیزم
دلم میخواد به پاس مهربونیت
دار و ندارمو به پات بریزم

دلم میخواد تو کوچه‌های قلبم
صدای پای تو بازم بپیچه
زندگی با تموم زیباییاش
وقتی که تو نباشی هیچه هیچه

بدون تو گرمی نداره خورشید
اخمای اون هیچ جوری وا نمیشه
ماه توی قاب پنجره عزیزم
مثل یه تیکه ابره روی شیشه



برای من که اینجا خیلی تنهام
تو بهترین همدل و همزبونی
کی گفته با یه گل بهار نمیشه
تو واسه من مثل بهار می‌مونی

امید آخرین من تویی تو
عمر دوباره که می‌گن تویی تو
امید آخرین من تویی تو
عمر دوباره که می‌گن تویی تو



خاطر خواه

من مثل سایه‌ات می‌مونم
هر جا بری من باهاتم
یه دل نه صد دل عاشقم
خاطرخواتم خاطرخواتم

هزار و یک شب چشات
هزار تا قربونی می‌خواد
یه عاشق فقیرم و
نمی‌دونم چی پیش میآد

هرجا بری باهات میآم
خاطرتو خیلی می‌خوام

عاشقتم نذارْ منو
غم تو نیمه‌جون کنه
بذار پرنده دلم
رو بومت آشیون کنه



می‌خوام تو مال من بشی
می‌خوام دلت نه نیاره
قصه سرنوشت من
ماه و فرشته کم داره

منو تو از خودت نرون!
از تو دیگه نمی‌گذرم
عاشق اگه می‌خوای منم
از همه دیوونه‌ترم

تو این کویر تب زده
عشق تو سایبونمه
عشق تو نازنین من
اینجا پناه جونمه

هرجا بری باهات میآم
خاطرتو خیلی می‌خوام



یه روزیه
عاشقی بود
رسول یونان

مثل ماه

جنگلارو اگه سبز
دریاهارو اگه رام
آسمونو اگه صاف
من برای تو می‌خوام

مهربونی مثل ماه
وقتی می‌تابه به دشت
اگر یاد تو نبود
لحظه‌هام نمی‌گذشت

نمی‌خوام دنیا برات
مث زندون بمونه
آخه افسرده می‌شه
گلی که تو زندونه



بذار این ترانه را
نذر چشمات بکنم
بذار این دنیارو من
با تو قسمت بکنم

ابرا و باد مال من
روزای شاد مال تو
مال من هرچی خراب
هرچی آباد مال تو!



بهار

بهار اومد از اونور پل اومد
با یه سبد ترانه و گل اومد

قفل درای باغچه‌ها رو وا کرد
خاک و با عطر گل‌ها آشنا کرد

به رسم سرد کینه پشت پا زد
پرنده‌های رفته رو صدا زد

بهار اومد از اونور پل اومد
با یه سبد ترانه و گل اومد

بهار اومد درختا بیدار شدن
سر به هواها همه هشیار شدن

زردا شدن سبز و سیاها، سفید
خوبا شدن گل و بدا خار شدن

پرستوها دارن میان دوباره
خواب زمین تعبیر خوبی داره!



یه حس خوب

میون این همه غم
این همه پریشونی
قصه‌ای تازه بگو
برام از مهربونی

اول قصه نگو
یکی بود یکی نبود
بذار هردومون باشیم
زیر این سقف کبود

هنوزم دیر نشده
واسه گفتن از امید
واسه چیدن خیال
از درخت سبز بید



شعر شادی رو بخون
اسم غصه رو نیار
تو شب از نور بگو
تو زمستون از بهار

دوس دارم یه حس خوب
میون صدام باشی
غزلا خوندنی‌ان
تو اگه باهام باشی



غازهای وحشی

کشتی‌ها هی سوت می‌کشن
گول نخوری عزیز من!
ازم تورو می‌گیرنو
دیگه بهم پس نمی‌دن

به جاده‌ها خیره نشو!
آدمو افسون می‌کنن
آدمو با خود می‌برن
اون دورا ویلون می‌کنن

اگه می‌ری تنها نرو
بذار منم باهات بیام
تموم زندگیم تویی
می‌خوام که پا به پات بیام!



غازای وحشی رو ببین!
تنها نمی‌رن به سفر
اونا اینو خوب می‌دونن
سفر خطر داره خطر

عزیز خاطرات من
دوس ندارم تنها بری
باهات میآم حتی اگه
تا اون ور دنیا بری!



بی تو

بی تو ابریه هوای خاطرم
بیا ای پرنده مهاجرم

بیا تا صدای دلنشین ساز
تو سکوت کوچه‌ها بپیچه باز

بی تو زندگی نداره رنگ و بو
داره می‌پوسه گلای آرزو

نباید من اینجا تو اونجا باشی
نباید تنها باشم تنها باشی

بیا تازه کن تو احساس منو
خط بزن شعرای بی‌تو بودنو

بیا و روزای روشنو بیار
اسم تازه‌ای رو زندگی بذار

بذار باغی تو دلم خونه کنه
بوی گل‌ها منو دیوونه کنه!



تو سرت چی می‌گذره

باز می‌بینم که تو با قایق ماه
از میون قصه و رویا میآی
تو سرت چی می‌گذره نمی‌دونم
رفته بودی که بری اما میآی

گاهی بارون میشی نم نم می‌باری
گاهی هم ماهی تو قاب پنجره
گاهی هم دود میشی و هوا میری
نمی‌دونم تو سرت چی می‌گذره؟!

بگو تنپوش کیه تُو تن تو
اسم تازه‌ات چیه به من بگو
چشای تو قبلا این رنگی نبود
اون چشا مال کیه به من بگو!

حالا موندم چطوری عزیز مِن!
توی قلب تو خودم رو جا کنم
ای فرشته! مث رویا می‌مونی
من می‌ترسم که چشامو وا کنم!



عصر پاییز

تو هیاهوی کلاغ
داره برگا می‌ریزه
دنیا بی‌تو واسه من
مثل عصر پاییزه

خواب می‌ره ساعت شهر
لحظه‌ها نمی‌گذرن
وقتی اینجا نباشی
اینه حال و روز من

بیا با یه دسته گل
با دامنِ پرنون
بیا با لحن نسیم
خستگیمو بتکون!

بیا فرصتی بده
به چشات نیگا کنم
تو یه دنیای قشنگ
خودمو رها کنم!



وقت خداحافظی

ابرا رو جم می کنم و
تو قاب چشمات می‌ذارم
وقت خدا حافظیه
میرم و تنهات می‌ذارم

می‌خوام ببینم کی دیگه
مثل من عاشقت می‌شه
وقتی به دریا می‌زنی
باد موافقت می‌شه

گفته بودم سفر نکن
رفتنو یاد من نده
دارم میرم ببین چقد
غربت و بیکسی بده



وقتی صدایی نباشه
حتی بهار زمستونه
ستاره هم یخ می‌زنه
وقتی که تنها می‌مونه

دارم میرم تا تو نری
وقتی میری کم میآرم
نمی‌دونم چکار کنم
سر به بیابون می‌ذارم!



یه روزیه
عاشقی بود
رسول یونان

ترانه امروز

لک‌لک‌ها

باید برای کشتن ایل مترسکا بیان
رمون قشنگ میشه آخ اگه لک‌لکا بیان

ی اجاق مزرعه شعله‌ی شادی می‌میره
بگو به لک‌لکا بیان هوای قریه دلگیره

زون خیمه زده رو کوه و صحرا و چمن
سرده نگاه آدما مثل نگاه تو و من

نباید از غصه و غم طاقتمو طاق بکنن
بگو به لک‌لکا بیان قلیونا رو چاق بکنن

ه لک‌لکا بیان به هر کدوم یه کاج میدم
قصر رویا بهشون تخت طلا و تاج میدم

بیراهه

من درخت خشک و تاریک
تو زلال آب و خورشید
کاشکی چشمای قشنگت
حال و روز منو می‌دید

اینجا آسمون گرفته
ابرا سنگن نمی‌بارن
دل گنجیشکا شکسته
حال خوندن رو ندارن

پا به بیراهه گذاشتم
بین ما فاصله افتاد
دفتر پاره‌ی عمرم
باز ورق می‌خوره در باد



یه روز یه
عاشقی بود
رسول یونان

کاشکی از میون شعرا
پا به این خونه می‌ذاشتی
پاییزو جواب می‌کردی
توی باغچه گل می‌کاشتی

مثل یه درخت خشکم
بیا ای زلال روشن
بیا بار بیکسی رو
بردار از رو شونه من

بی‌تو زندگی تو غربت
واسه من رنج و عذابه
واسه این دل خسته
قصه‌ای بگو بخوابه

قطارها

قطارای تنگ غروب
وسوسه می‌کنن منو
نذار برم دوس ندارم
این جور ازت دور شدنو

می‌خوام منو اسیر کنی
یه عمره که دربدرم
راه‌ها پر از پیچ و خمه
نذار برم نذار برم!

زنجیر عشقتو بباف
دستا و پاهامو ببند
خواستم اگه برم نذار
گفتم اگه میرم بخند!

می‌خوام اسیر تو بشم
رهائی رو دوس ندارم
دوس ندارم مث قدیم
سر به بیابابون بذارم

تباه شدم تو کوچه‌ها
حروم شدم تو میخونه
می‌خوام اسیر تو بشم
جام دیگه توی زندونه

زندونی

همه ستاره‌ها تاریک و سرد
عقربه، رو ساعت حیرونیه
نمی‌دونه چی بگه چی کار کنه
وقتی آدم تو خودش زندونیه

کاش می‌شد گرفت یه گوشه‌ای نشست
یا قدم زد و قدم‌ها رو شمرد
کاش می‌شد برای شب ترانه گفت
یا به ماه پشت کاجا دل سپرد

توی سلول خودم زندونی‌ام
مث شیشه‌ای درون سنگ سخت
این ترانه سایه مرگه رو گل
اره‌ی باده رو گردن درخت

دنبال یه دست پرسخاوتم
قفل این تاریکیارو وا کنه
یه نفر بین شما نیس که بیاد
منو از دست خودم رها کنه!؟

خیلی سخته زندگی وقتی دلت
با شب و باد و خزون عجین می‌شه
حتی از ماه دیگه ماه در نمیآد
وقتی که تو برکه ته نشین می‌شه.

باغ زرد

خسته و دلمرده مث باغی زردم
به تو ای همخونه من خیانت کردم

دیگه خسته کرده این دل هر جایی
من خیانت کردم به تو و زیبایی

تک و تنها موندی با تو بد کردم بد
اینم از مردی که از کتابا اومد

روزی اول ای کاش دستمو می‌خوندی
این من نااهل و از خودت می‌روندی

کاش می‌فهمیدی جنسم از خنجر بود
من یه بختک بودم اسب من بی سر بود

دست من آلوده‌س دیگه ناپاکم من
خط بزن اسمم را از کتابت ای زن!

یه روز یه
عاشق بود
رسول یونان

آینه ها

این ترانه قصه تو
این ترانه قصه من
این ترانه قصه ما
قصه تلخ شکستن

ما دو تا آینه بودیم
روی طاقچه یه خونه
ما رو از طاقچمون انداخت
نفس باد شبونه

میون بهت نیگامَون
گل و شمع و آرزو مرد
قصه‌ها رسید به آخر
صورت دنیا ترک خورد

حالا هیشکی نمی‌تونه
به من و تو جون ببخشه
دیگه فردا اینجا خورشید
تکه تکه می‌درخشه

ماها جستیم و واجستیم
توی حوض نقره جستیم
ما دوتا آینه بودیم
اما خیلی زود شکستیم!



شب برفی

میآم از خلوت شب
از خیابونای راز
میآم از پارکای ترس
کافه‌های نیمه‌باز

همه شب کارم اینه
به خیابونا زدن
میون اشکای خود
بی‌تو دست و پا زدن

اونکه آواز می‌خونه
تو سکوت شب منم
وا کن اون پنجره‌تو
تو رو فریاد می‌زنم



من صدای یک غزل
از گلوی کوچه‌هام
واسه شبگردای پیر
من یه اسم آشنام

رد پاهام روی برف
طرحی از جنونمه
تو باشی یا نباشی
عاشقی تو خونمه

ساعت هفت

من بدم میآد از این ساعت هفت
آخه اون ساعت هفت گذاشت و رفت

وقتی زنگ ساعت هفت بار می‌زنه
دل من مثل یه شیشه می‌شکنه

من بدم میآد از این غروب زرد
اون منو تو یه غروب بیچاره کرد

کاش صدای گریه مو باد ببره
شاید از حال دلم بی‌خبره

کاش یه جورای به گوشش برسه
دنیا بی اون واسه من یه قفسه

نمی‌دونم واسه چی ازم برید
نمی‌دونم گل من ازم چی دید

اون مث آب اومد و رفت مث باد
دیگه اون حتی به خوابم نمیآدا



هوای دیدنت

اینجا می‌پوسه دلم بیا منو
اونور درهای آهنی ببر
توی قلعه خودم زندونی‌ام
من تاریکو به روشنی ببر

بذار آشنا بشم با تن خاک
بذار خورشید و بنوشم مثل آب
دوس دارم قصه پر گشودنو
بشنوم دوباره از بال عقاب

خواب روزای قشنگو می‌بینم
خواب روزای گل و نورو عسل
آبی چشات چقدر دیدنیه
توی آینه‌های روشن غزل

ای قشنگ‌تر از گلای رازقی
ای که هم قبیله شقایقی
تو رگام جاریه عشقت مث خون
بیا تا یادم نرفته عاشقی

بگو خوب من کی از راه می‌رسی
چرا طول کشیده پس رسیدنت
نازنین من بگو چکار کنم
به سرم زده هوای دیدنت

عینکای دودی

تلخه دیگه از تو سرودن برام
ابریه آسمون بودن برام

آهوی کوه و دشت رویای من
حروم شدی تو شهر دود و آهن

کی تو رو از قصه‌های بیرون کشید
به پات نشست و به خیابون کشید

حالا یه جسم زخمی و کبودی
میون قاب عینکای دودی

تو قصه‌ها تو ارج و قربی داشتی
پاتو نباید اینجاها می‌ذاشتی

بگو به من چی به سرت اومده
ماهو کی از شبای تو خط زده

بپا غریب آشنا گم نشی
بپا میون ماشینا گم نشی!

بازی

دیگه بسه بازی با من
من دیگه کنار کشیدم
نمی‌خوام تو بازی باشم
تو خیال کن که بریدم

عشقو اشتباه گرفتی
با فریب و حقه‌بازی
فکر نکن خیلی زرنگی
آخرش یه روز می‌بازی

پای قصه‌هات نشستن
دیگه فایده‌ای نداره
آخرش هیچه و پوچه
باز کلاغه سرکاره

دیگه گول نمی‌خورم من
جنس وعده‌هات دروغه
خنده‌هات فریب محضه
یه چراغ بی‌فروغه



پلاک هفت

خونه اون توی این خیابونه
یه در قرمزه با پلاک هفت
اما من راهمو می‌کشم میرم
مث اونکه راهشو کشید و رفت

نباید سر به سرش بذارمو
پرپرش کنم گلای باغشو
نباید مث یه سنگ تیره‌ای
بشکنم درخشش چراغشو

این درس نیس که اونو مثل خودم
توی این کوچه‌ها آواره کنم
شاید اون خواب قشنگی می‌بینه
نباید خوابشو من پاره کنم

دیگه شعرای منو دوس نداره
از من وکارای من خسته شده
باید این حقیقتو قبول کنم
دفتر قصه ما بسته شده

خونه اون توی این خیابونه
حتی از مقابلش نمی‌گذرم
راهمو دوباره کج کرده میرم
با خودم یادشو اما می‌برم.

قصه

اونی که رفت واسه تو
دریا بیاره نیومد
شب اومد وای شب اومد
اون با ستاره نیومد

اگه دریا نمی‌خواستی تو از ازش، اون نمی
با دل خون نمی‌رفت
دیگه مثل آهو از قصه‌ها بیرون نمی‌رفت

اگه زورش به نهنگا می‌رسید بد نمی‌شد
عاشق خسته تو درس عاشقی رد نمی‌شد

دیگه اون مرده اونو صداش نکن
از شب و خواب و سکون جداش نکن

بذار راحت بخوابه جون نداره
تو رگاش خون نداره

دیگه منتظر نباش اون نمیآد
مرد بی سر زیر بارون نمیآد

اجازه

کاش واسه دوست داشتنت
بازم اجازه داشتم
واسه رسیدن به تو
یه شوق تازه داشتم

کاش پُلای خرابو
یکی دوباره می‌ساخت
اون چشای قشنگت
بازم منو می‌شناخت

کاش که ترانه بودی
کاش که می‌شد تو رو خوند
یا که یکی می‌اومد
ما را بهم می‌رسوند



دیدن باغ و بارون
با تو فقط قشنگه
حتی بیابون خشک
با تو خوش آب و رنگه

دل نگرونت میشم
وقتی که بارون میآد
وقتی که پاییز میشه
یا که زمستون میآد



غربت من

درسته غربت من
یه قصه درازه
اما گلایه‌ای نیست
عشق تو چاره سازه

پرنده‌ها اومدن
حیفه که تو نباشی
حیفه که خواب بمونی
آخر قصه پاشی

بیا با هم بسازیم
دنیامونو دوباره
یه خونه روی ابرا
با خشتی از ستاره



تو ای همیشه ناجی
منو دوباره دریاب
شبای تاریکمو
گره بزن به آفتاب

بیا که با تو باشم
دلم اسیر درده
ابریه روزای من
شبام همیشه سرده

بیا کنار من باش
که فردا خیلی دیره
بازم هوا گرفته
می‌خواد بارون بگیره



یاد گذشته‌ها بخیر

یاد گذشته ها بخیر
قصه ما دروغ نبود
ماه اگه مهتاب نمی‌کرد
ستاره بی‌فروغ نبود

هیچ کدوم از بازی‌هامون
این جوری معمولی نبود
برنده خورشید و می‌برد
بازی ما پولی نبود

مردای بی اسب و تفنگ
تو دشتی که وجود نداشت
طبل شجاعت می‌زدن
دیبه به ده پا نمی‌ذاشت

یه روزیه
عاشق بود
رسول یونان

یاد گذشته‌ها بخیر
آفتابی بودن روزامون
بعد غروب می‌اومدن
ابرا به سمت آسمون

تو امتحان زندگی
قبیله‌ها رد نبودن
حیدریا خوب بودنو
نعمتا بد نبودن

یه شب کلاغ قصه مونو
گرفته به منقار پرید
پر زد و گم شد تو غروب
هیشکی اونو دیگه ندید



بغض

مث اشکی روی گونه‌های من
مث بغضی توی وسعت صدام
رفتی و دوباره دربدر شدی
گفته بودم که بذار باهات بیام

گفته بودم بهت، هیشکی مث من
نمی‌تونه دنیاتو آبی کنه
روزاتو پر از شقایق و غزل
شباتو روشن و مهتابی کنه

گل خنده یخ زده روی لبات
می‌دونم تو تنهایی چی می‌کشی
گفته بودم بهت از پیشم نرو
تو شبای بی‌ستاره گم می‌شی

زندگی همیشه دوس داشتنی نیس
گاهی ابریه هوای رویاهاش
ای مسافر سیاهی و جنون
یه کمی هوای خود را داشته باش!



فرشته خوب ترانه من

قصه ما شروع خوبی نداشت
دوباره بی‌گدار به آب زدم من
برام تو خونه دلت جا نبود
این همه راهو بیخود اومدم من

مسافری دیوونه بودم اما
جای قشنگی این قطار نایستاد
درختا بار لیمو داده بودن
تموم شادیامو بردم از یاد

منو ببخش اگه مزاحم شدم
انگار دل تو هم جایی اسیره
انگار تو هم واسه یکی می‌میره
دوس نداری کسی جاشو بگیره

دوس ندارم ستاره‌هات دود بشن
تو این شبای سرد و تیره و تار
فرشته خوب ترانه من!
تو سهم من نیستی خدانگهدار!

پنجره

مثل یک پنجره قدیمی‌ام
که به یک کوچه باریک وا میشه
قاب اون رو تو فقط پر می‌کنی
وقتی از کوچه میری تنها میشه

وقتی از کوچه میری عزیزمن!
دیگه این کوچه تماشا نداره
وقتی نیستی حتی ماه در نمیآد
شب این پنجره رویا نداره!

پشت این پنجره ساکت وَ سرد
اون که روشنی میده قلب منه
تا تو راه خونه تو گم نکنی
قلب من مث چراغی روشنه

واسه یادگاریم اگه شده
بنویس اسمتو رو شیشه من
سر نوشت من تنها شده رو
بیا با اسم خودت گره بزن!

ذهن من پر از حضور آدماس
مثل یک پنجره قدیمی‌ام
همه دلخوشی‌ام اما تویی
آخه من با تو فقط صمیمی‌ام!

جادو

پر از جادو و افسونه
چشای تو پری داره
گرفته خوابمو ازمن
منو راحت نمی‌ذاره

اگه این دل گرفتاره
اگه این دل خاطرخواته
گل من! بیگناهم من
همش تقصیر چشماته

رو گونه‌م چشمه حسرت
رو لبهام شعر افسوسه
منو محبوب من دریاب
دلم از غصه می‌پوسه

دیگه من عاشقت هستم
که مثل تو فراوون نیس
تو در و قیمتی هستی
گذشتن از تو آسون نیس

اگه روزی نباشی تو
واسه من زندگی پوچه
برام سلوله این خونه
برام زندونه این کوچه



برای واهه آرمن

من برای اون می‌خونم

این غزلواره کوچک
یه ترانه صریحه
یه سرود عاشقونه
واسه حضرت مسیحه

این ترانه واسه اونه
من برای اون می‌خونم
اگه از پرنده و ماه
یا از آسمون می‌خونم

با حضور اون قشنگه
کوچه باغ شهر رویام
وقتی خوابشو می‌بینم
متبرک میشه شب‌هام



یه روز یه عاشق بود

رسول یونان

اون لباسش از سفیدی‌ست
شالش از ابر و ستاره
اومده از آسمونا
با خودش معجزه داره

تو نیگاش امید و شادی
رو لباش شعر زلالی ست
باز میآد صدای ناقوس
انگاری تو این حوالی‌ست

این غزلواره کوچک
یه ترانه صریحه
این سرود یک مسلمون
واسه حضرت مسیحه!

یه بلیت واسه بهشت

کاشکی می‌شد بخرم
یه بلیت واسه بهشت
حالا که باید برم
با قطار سرنوشت

سفر آخر من
سفری پر خطره
نمی‌دونم این قطار
از کجاها می‌گذره

اون دورا خون می‌بینم
چشم ابرا گریونه
باز یه روباه روی ریل
زیر چرخا می‌مونه

اون دورا برفَ اومده
راه‌ها بسته‌س می‌دونم
ماه بالای تپه‌ها
دلشکسته‌س می‌دونم!

با توام ...

با توام گوش می‌کنی
نفسم بند نمیآد
حالا که میری برو
برو هرچی بادا باد

حالا که دستای تو
خالی از محبته
بی‌خیال تو شدن
دیگه خیلی راحته

گلای سرخمونو
تو یه جا دادی به باد
دل بریدن از چشات
دیگه جرات نمی‌خواد

به سلامت گل من!
هی نگو میرم میرم
خاطر تو جمع باشه
من یکی نمی‌میرم!



دونه‌های برف

ای شهرزاد قصه‌گو!
قصه بگو قصه بگو
برای ما که خسته‌ایم
قصه بی‌غصه بگو

یه قصه بگو!
از شور و شادی
صداش بپیچه
تو این آبادی

قصه ماهو
دوباره بگو
که می‌درخشه
تو چشم آهو

دونه‌هایَ برف
پشت پنجره
لالایی میگن
خوابت نبره!

فصل تلخ

قصه تلخ عمر من
فصلای روشن نداره
دستتو از ماشه بکش
مرده که کشتن نداره

ای من من تو آینه!
مث یه قاتل می‌مونی
قصد تو کشتنه ولی
راز منو نمی‌دونی

ای من دربدر شده
من از تو دربدرترم
هنوزم از دست خودم
نمی‌دونم کجا برم!

دستتو از ماشه بکش
تو تب داری تو ناخوشی
من توام ای فلک‌زده!
می‌خوای خودت رو بکشی؟!



راز

مث رازی واسه من
تو نه شکی نه یقین
مث یک ستاره‌ای
خیلی دوری از زمین

مث یک ستاره‌ای
تو را از دور می‌بینم
من تورو تو هاله‌ای
از مه و نور می‌بینم

باید از تو بگذرم
دیگه عاشقی بسه
به تو ای خیال دور
دست من نمی‌رسه

بال و پر نمی‌زنم
دیگه در هوای تو
می‌دونم نمی‌رسم
من به گرد پای تو



گل سرخ...

این ترانه رو بخون و پاره کن
من نوشتم که تورو خیلی می‌خوام
وقتی که اسمتو تکرار می‌کنم
دل من می‌گیره می‌لرزه صدام

گل سرخی تو تنم قد می‌کشه
منو زخمی می‌کنه خارای اون
عشقتو ازم بگیر بذار برم
منو نسپار به دم تیغ جنون

دیگه تو آینه‌ها بی‌تاب می‌بینی
روح آروم و دل صبورمو
این ترانه رو بخون و پاره کن
این ترانه می‌شکنه غرورمو



تو مث مژده فصل تازه‌ای
توی این روزای سرد و تکراری
اما تو به پام نشین تباه میشی
پشت پا نزن به شانسی که داری!

نمی‌خوام به عشق من جواب بدی
نمی‌گم شبامو پرستاره کن
حرف من اینه تورو خیلی می‌خوام
این ترانه رو بخون و پاره کن

بگو یک مسافر از اینجا گذشت
یه غزل نوشت که خیلی بد نبود
اگه خواستن قصه‌مو بگی، بگو!
یکی بود که عاشقی بلد نبود

شمع نیمه جون

تو خیلی دوری از من
مثل ستاره از خاک
دلم همش می‌گیره
تو این شبای غمناک

وقتی که خورشید میره
جاشو غصه می‌گیره
یه شمع نیمه جونم
یه روز میآی که دیره

چی میشه مثل مهتاب
بتابی توی شب‌هام
جاده‌ای از نور بشی
به سمت صبح فردام

تو ای هوای بودن
که غرق یاس و نوری
چرا همیشه قهری
چرا همیشه دوری؟!

چی میشه مثل باغچه
اونور شیشه باشی
زندگی زیبا میشه
اگه همیشه باشی!



محال

از تو چیزی نمی‌دونم
غیر از این که نازنینی
اهل یک ستاره دور
توی زندون زمینی

نازنینم نمی‌دونم
واسه چی دل به تو دادم
سخته پیدا کردن تو
میون این همه آدم

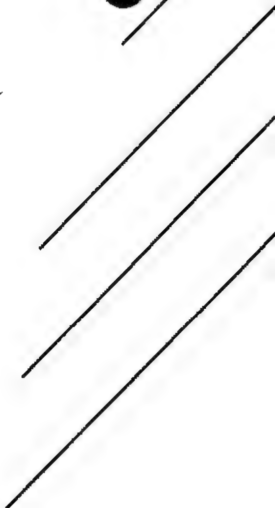
شهرو زیر پا گذاشتم
اما تو هیچ جا نبودی
تو کتابخونه‌ها حتی
توی قصه‌ها نبودی



هر جا که فکر کنی رفتم
هم به ساحل هم به کافه
اما تو هیچ جا نبودی
ای که قلبت پاک و صافه

تو می‌تونی یه ستاره
یا گل اطلسی باشی
جلوی کیو بگیرم
می‌تونی هرکسی باشی

حالا که خیلیَ محاله
من تورو به دس بیارم
قلبمو تو این ترانه
برای تو جا می‌ذارم!

فصل دوم

تو ای نازنین یار

یادت بخیر!

آی دُرنای من

آی دُرنای من! سفر خوش باد
سفرت باز بی‌خطر! خوش باد!

خوش به حالت که بال و پر داری
باز هم می‌کنی سفر خوش باد

پر زدن بر فراز کوهستان
در هوای خوش سحر خوش باد

دیدن دشت‌های بی‌پایان
سرزمین‌های دورتر خوش باد

مثل ماری‌ست هفت سر، پاییز
دوری از مار هفت‌سر خوش باد

از ده و شهر و بیشه می‌گذری
گذرت، آی رهگذر خوش باد

تاج خورشید بر فراز سرت
ابرها زیر بال و پر خوش باد

زندگی بی سفر غم‌انگیز است
سفرت باز ای پسر! خوش باد

بعدها می‌رسد خبر از تو
من دعا می‌کنم خبر خوش باد

قصه‌های بلند پروازت
پای شب‌های شعله‌ور خوش باد

ما اسیریم و بی‌پر و بالیم
آی دُرنای من! سفر خوشَ باد!



یک مرد با گیتار

دلتنگی و غربتش را در کوچه‌ها جار می
آن عصر در خلوت شهر مردی که گیتار

عصر سیاه و بدی بود تو رفته بودی از ای
مردی که گیتار می‌زد بسیار غمبار می‌ز

همراه با گریه‌هایش با بغض و زخم صدای
در من کسی داشت می‌مرد در من کسی

انگار من بودم آن مرد مانند من گریه می
مثل من آشفته و تلخ، او سر به دیوار می

دلگیر بود از زمستان از وحشت و باد و ب
یادم اگر مانده باشد آهنگ گلنار می‌زد...



عزیز تمام غزل‌های من

در اشک و شب و ساز گل می‌کنی
در این آینه باز گل می‌کنی

دلم را به دست جنون داده‌ام
دوباره به یاد تو افتاده‌ام

چه آرام از من گذر می‌کنی
جهان مرا تازه‌تر می‌کنی

خیال قشنگ تو تابان شده
شب غربتم نقره باران شده

چراغ شب تار یادت بخیر
تو ای نازنین یار یادتَ بخیر

اگر چه شبی با خزان آمدی
تو با ماه و لبخند و نان آمدی

در آغاز باران یک شامگاه
تو از جاده آسمان آمدی

حضورت به دریاچه جان داد باز
پس از کوچ مرغابیان آمدی!

سکوت شب شهر دلگیر بود
تو مثل صدای اذان آمدی

پر از رنج بودم پر از بیکسی
چه زیبا شد ای مهربان آمدی

تماشای دنیا به ما خوش گذشت
کنار تو زیبا به ما خوش گذشت

قشنگ و دل‌انگیز یادت بخیر
تو ای ماه پاییز یادت بخیر

تو ای خاطراتت پر از عطر و گل
پر از درک دنیای آنسوی پل

پس از تو کسی همدم من نشد
چراغی در این خانه روشن نشد

پس از تو غزل هیچ وزنی نداشت
بلندای قصه گوزنی نداشت

پس از تو شکوفا نشد باغ و دشت
بهار آمد و بی‌تفاوت گذشت

کجایی تو ای رقص گل در نسیم
شکوه دل‌انگیز باغ قدیم!؟

کجایی تو ای مایه‌ی دلخوشی
مرا عاقبت با غمت می‌کشی!

غزل با تو گل داد یادت بخیر
تو ای باغت آباد یادت بخیر

تو ای ماه زیبای رویای من
عزیز تمام غزل‌های من

گل ناز یادت شکوفا شده
زمستان من با تو زیبا شده

زمستان من با تو یعنی بهار
عبور ترن از دل پنبه‌زار

و همخوانی کاج با آفتاب
طلوع قشنگ شقایق بر آب

گل من پس از سال‌ها رفتنت
چه خوشبو شده بوی پیراهنت

گل مریم من که زیبا شدی
تو در شام آخر شکوفا شدی

به مهتاب، تن داده یادت بخیر
غریب شب و جاده! یادت بخیر!



من سکوت شبم...

ای که چون ابرها، رهایی تو
هرجا باشی عزیز مایی تو

ماه با تو به خواب ما آمد
پری پاک قصه‌هایی تو

من سکوت شبم پر از ظلمت
چشمه‌ای روشن از صدایی تو

بی‌تو تنهاترین این شهرم
ای که با غربت آشنایی تو

کاش می‌شد دوباره برگردی
نگران توام کجایی تو؟!



گل باش و قشنگ خانه‌ام باش!

ای چشم تو مثل باغی از آب
در سایه بیشه زار و مهتاب

چشم تو دریچه‌ای به رویاست
تصویر قشنگ نیمه‌شب‌هاست

ای پولک و نور خوابم از تو
شعر و غزل کتابم از تو

بگذار که عاشق تو باشم
پارو زن قایق تو باشم

ای آبی و سبز از تو روشن
آهو نشوا می‌گریزی از من

خورشید نباش چون که دور است
سوزان و عجیب و پرغرور است

دریا نشو گاه خشمگین است
با کوسه و باد همنشین است



گل باش و قشنگ خانه‌ام باش
بوی خوش رازیانه‌ام باش

ای اسم مقدس تو باران
آغاز قشنگ کشتزاران

دنیای بدون تو کویر است
یک منظره مریض و پیر است

یک جنگل بی‌درخت و ببر است
یک کوه غریب و گم در ابر است

شهری‌ست پراز جنازه و خون
در سرفه و اشک و دود و طاعون

یک خواب بد است بی‌تو دنیا
تل جسد است بی‌تو دنیا

دور از تو زمین پُر از هراسَ است
باغی‌ست که در حصار داس است

در فقر و اسارت است آدم
زندانی وحشت است آدم



ای آنسوی میله‌ها و ظلمت
تو فکر فراری از اسارت

از گوشه یک اتاق بی در
با یاد تو می‌رسم به بندر

با کشتی صبح می‌شوم دور
از هرچه شب است و ظلمت و زور

ای آینه و چراغ با تو
بوی خوش نان داغ با تو

ای که سبدت پر از بهار است
پر، از خنکای چشمه‌سار است

پر، از غزل است و استعاره
از نقره و جوجه و ستاره

از کوچه ما بیا گذر کن
این شام گرفته را سحر کن...



نشر تیما یازده شاعر امروز را منتشر کرد

- ۱- غزل روزگار ما / سید احمد حسینی / چاپ سوم
- ۲- سه بعلاوه یک / سید احمد حسینی / چاپ دوم
- ۳- جنگ میان ما دو نفر کشته می دهد / امید صباغ نو
- ۴- اسکلتی با دست های باز / وحید پور زارع
- ۵- تکلیف این سطرها را روشن کن / سولماز حسن زاده
- ۶- تا دست به قلم می برم، سراغ تو را می گیرند کلمات / رضا کاظمی
- ۷- غزل زمان / محمد سلمانی / چاپ سوم
- ۸- سندروم ناگفته ها / پریا شجاعیان
- ۹-حوا در سرنگ / حامد جلیلی
- ۱۰- عمران میری / عمران میری
- ۱۱- زنگ تیغ / امیر محمدی
- ۱۲- یه روز یه عاشقی بود / رسول یونان
- ۱۳- کلیدها / رسول پیره
- ۱۴ - ناتنی / رضا منزوی
- ۱۵- زنی حوالی عصرهای بیهوده / رقیه مفاخری
- ۱۶- بگذار در سلام خداحافظی کنم/ سیده زهرا بصارتی متقی
- ۱۷- اینجا نمی شود / سعید حیدری ساوجی
- ۱۸- قورباغه ای جلوی تیفال / سید رضا خاتمی
- ۱۹- رام کردن کلمات / صالح سجادی
- ۲۰- تقویم تماشای تو / عباس کریمی
- ۲۱- پاپیون دور بمب/ عزیز عباسی
- ۲۲- اسمش همین است/ علیرضا آذر
- ۲۳- غم صدای تو یعنی ... / علیرضا بهرامی
- ۲۴- جعبه سیاه / عبدالصابر کاکایی
- ۲۵ - طهران در شب / محمد شریف
- ۲۶- با کناری ات کنار نمی آیم / منیره حسینی
- ۲۷- مرگ با تو طعم دیگری دارد / فاطمه صمدی
- ۲۸- اینجا هوا به میل تو تغییر می کند/ مهدی نمازی
- ۲۹- فرار از پله های اضطراری / هنگامه هویدا
- ۳۰-قدم از آدم/ مهرداد فلاح
- ۳۱- مورچه ای سیاه در کاخ سفید/ مرتضی شاهین نیا
- ۳۲- مراعات بی نظیر / مهدی رحیمی زمستان
- ۳۳- قرار ملاقات پشت سعدیه / محمدرضا شالبافان
- ۳۴- می ترسم بعد از مرگ هم کارگر باشم / سابیر هاکا
- ۳۵- چقدر قیافه شما برایم آشنا نیست/ سید احمد حسینی
- ۳۶- یک چمدان دلتنگی/ امیر ارجینی
- ۳۷- غرق شدن در آکواریوم/ سید مهدی موسوی
- ۳۸- بادها شناسنامه مرا بردند/ علی عبداللهی/ چاپ دوم

تـو ای ماه زیبـای رویای من
عزیـز تمـام غزل‌هـای مـن

خیال قشـنگ تو تابان شده
شـب غربتم نقره باران شده

چه آرام از مـن گذر می‌کنی
جهـان مـرا تازه تـر می‌کنی

چراغ شـب تار! یـادت بخیر
تو ای نازنیـن یار! یادت بخیر

نشر نیماژ
شابک: ۰-۰۷-۶۸۰۱-۶۰۰-۹۷۸



قیمت: ۸۰۰۰۰ ریال

طراح جلد: محمود محرابی